نصیحت‌های پدرانه به جوانان اسلام

تألیف:

دکتر یوسف القرضاوی

ترجمه:

فائز ابراهیم محمد

عنوان کتاب: نصیحت‌های پدرانه به جوانان اسلام

تألیف: دکتر یوسف القرضاوی

ترجمه: فائز ابراهیم محمد

موضوع: اخلاق اسلامی - مواعظ و حکمت‌ها

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹٤شمسی، ١٤٣٦ هجری

منبع:

این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

ایمیل: **book@aqeedeh.com**

سایت‌های مجموعۀ موحدین

www.mowahedin.com
www.videofarsi.com
www.zekr.tv
www.mowahed.com
www.aqeedeh.com
www.islamtxt.com
www.shabnam.cc
www.sadaislam.com

مجموعه موحدین

contact@mowahedin.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمۀ مترجم

مقالۀ مختصری که در دست دارید، ترجمۀ فصل چهارم از کتاب «الصحوة الإسلامية بين الجحود والتطرف» «بیداری اسلامی، بین افراط و تفریط» تألیف «دکتر یوسف القرضاوی» می‌باشد.

در نظر داشتم که این کتاب را به طور کامل ترجمه کنم، ولی نظر به اهمیت و ضرورت محتوای این فصل چکیده و مختصر ـ که شامل نصایح و سفارش‌های بجا و کارشناسانه‌ای برای راهنمایی و ارشاد جوانان کم‌تجربۀ مسلمان می‌باشد ـ علی‌رغم بی‌تجربگی‌ام در این کار، به ترجمۀ زودهنگام آن پرداختم و اگر خدا بخواهد، ترجمۀ کامل آن را نیز، متعاقباً برای استفادۀ عموم علاقه‌مندان، چاپ خواهم کرد.

از خداوند توفیق می‌طلبیم که نصایح سودمند کتاب را آویزۀ گوش قرار دهیم و در حد توان، جهت عمل‌کردن به آن کوشا باشیم، شاید که هدایتی در آن واقع شود.

﴿وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ﴾.

فائز ابراهیم محمد

۲۱ رمضان ۱۴۱۹ (هـ. ق) – ساوه

نصیحت‌های پدرانه به جوانان اسلام

در بحث و مقالهٔ اخیر خود که مجلهٔ «الأمة» در رمضان سال ۱۴۰۱ هجری، تحت عنوان «بیداری جوانان اسلامی» منتشر نمود، بعد از نشان‌دادن و برشمردن برخی از نقاط مثبت و منفی جوانان، در خاتمه، دو حقیقت واضح را مورد تأکید قرار داده‌ام:

اول اینکه: بازگشت به فطرت و رجوع به اصل، پدیده‌ای است درست و طبیعی، و نشانه‌های آن کاملاً آشکار است.. این اصل در سرزمین ما، همان «اسلام» است که هرچند افراد کینه‌توز و فراری و گمراه‌کننده، مردم را از آن فراری دهند و گمراه سازند، در ماهیت آن هیچ تغییری حاصل نمی‌شود و اول و آخرش همان خواهد بود؛ یعنی با اسلام شروع می‌شود و با آن هم پایان می‌پذیرد، و همیشه در ساعاتی که مشکلات و سختی‌ها، رنج و گرفتاری‌ها شدید می‌شوند و رو به فزونی می‌یابند، و راه‌ها و بیراهه‌ها درهم آمیخته و از هم ناشناخته می‌شوند، و یأس و نومیدی بر وجودها غالب می‌گردد و... در این مواقع بحرانی است که مردم، هیچ کس و هیچ چیزی را به جز دینشان نمی‌یابند، و همگی دوان‌دوان، با شتاب هرچه تمامتر به سوی آن روی می‌آورند و به آن پناه می‌برند و از آن، روحی قوی و قوت روح، زندگی امید بخش و امید زندگی، روشنایی راه و راه روشن و آشکار را می‌طلبند.

جامعه‌های ما، ورود راه حل‌ها و قوانین و روش‌هایی را که از شرق و غرب به آن سرازیر شده‌اند، تجربه کرده و همه را به کار برده است. اما هرگز به اهداف مورد نظرش در تزکیه و پاکسازی افراد، در پیشرفت جامعه، در

مسائل دین و دنیا، و حتی در عمارت و آبادانی دنیوی هم نرسیده است و نتیجه‌ای جز ضعف و سرافکندگی و پراکندگی به بار نیاورده‌اند.. آثار و نتایج شومی که امروز نیز کاملاً مشهود است!

پس اینکه رأی و نظر همهٔ مردم در تمام سرزمین‌های اسلامی، فقط به وجود راه‌حلّ اسلامی و تطبیق و اجرای شریعت اسلامی در تمام شؤون زندگی، برگشته است و همگی خواهان حکومت اسلامی هستند، و نیز اینکه، جوانان در این زمینه، حالت قدرت و تندروی به خود گرفته‌اند و به نرمی و تعادل سیاسی، و به سیاستی نرم و آرام ایمان ندارند و بدان رضایت نشان نمی‌دهند، چیز عجیبی نیست.

دیگری اینکه: پدیدهٔ خشونت و سخت‌گیری که این جوانان دارند، با خشونت و تندی معالجه و با تهدید نیز مقابله نمی‌شود؛ زیرا خشونت، چیزی جز سخت‌گیری، و تهدید چیزی جز اصرار و پافشاری بر خشونت به بار نمی‌آورد؛ همچنان که با تشکیک و متّهم‌ساختن همدیگر نیز برطرف نمی‌شود؛ زیرا هیچ کس نمی‌تواند در پاکی و اخلاص این جوانان، و راستی و صداقت آنها با خود و پروردگارشان، شک و تردید داشته باشد.

بلکه معالجه و مداوای حقیقی، تنها با نزدیکی آنها به همدیگر، حُسن‌تفاهم در دیدگاه‌ها و نظریاتشان، حُسن‌ظن نسبت به نیت‌ها و موضع‌گیری‌هایشان، کوشش برای از میان‌برداشتن فاصله‌ای که بین آنها و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، همچنین با برگزاری گفتگوهای علمی به طور نیکو و شایسته، صورت می‌گیرد.. تا جایی که برای همه، تمام مفاهیم و موضوعات، روشن و تبیین شوند و همهٔ شبهات و ابهامات برطرف، و موضع نزاعات و اختلافات آزاد شوند و گروه متّفق بر چیزی، از گروه مخالف آن مشخّص شود.

به سوی مذاکرات و گفتگوهای سازنده

در مسیر این گفتگوها و مذاکرات، نصیحت‌ها و سفارش‌هایی به جوانان تقدیم می‌کنم که امیدوارم با این کار، غیر از ذات خداوند متعال چیز دیگری نخواسته باشم..

همانگونه که رسول خداﷺ به ما آموخته است: «دین، نصیحت است؛ حال چه از طرف خدا باشد، یا رسولش، یا کتابش، یا ائمهٔ مسلمین و یا تودهٔ مردم».. همچنین «مؤمن، آینهٔ مؤمن است» و «توصیه و سفارش به حق و صبر، اسباب و عوامل نجات و رهایی از خسران و زیانکاری‌های دنیا و آخرت هستند»..

قصد من از این نصایح و سفارش‌ها، قراردادن چراغ‌ها و نشانه‌هایی بر فراز راه است تا ما را به هدف خود راهنمایی سازند و لغزش و انحراف از مسیر، یا دور خود چرخیدن، و یا قدم‌گذاشتن در جهتی دیگر را از ما دور سازند:

به تخصّص‌ها احترام بگذارید

به این جوانان نصیحت می‌کنم که اولاً:

به تخصص‌ها احترام بگذارند؛ زیرا هر علمی، اهل مخصوص به خودش را دارد و هر فن و حرفه‌ای، مردان خاصّ خویش را داراست. پس همانگونه که یک مهندس نمی‌تواند در امور طب و پزشکی، نظر دهد و فتوا صادر کند، و یک پزشک هم مجاز نیست در هر قانونی حکم کند و بلکه بالاتر، یک پزشک متخصص در رشته‌ای، نمی‌تواند ـ همینطوری ـ در رشته‌ای دیگر دخالت کند، برای علم شریعت نیز چنین است و شایسته نیست هرکس که بخواهد، برای مردم فتوا صادر کند و دخالت در علم شریعت را بر خود روا بدارد، با

این ادعا که اسلام به گروه خاصّی منحصر نمی‌شود و برخلاف سایر ادیان، طبقه‌ای به نام «رجال دین» را قبول ندارد و نمی‌شناسد.

آری! این درست است که اسلام طبقۀ «رجال دین» را هرگز به رسمیت نمی‌شناسد، اما دانشمندان و علمایی را می‌شناسد که در دین تخصّص دارند.. همان کسانی که قرآن کریم به آنها چنین اشاره می‌کند:

﴿فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ لَعَلَّهُمۡ يَحۡذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲].

«باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا به تعلیمات دینی آشنا و مهارت به هم رسانند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیلۀ خود برگشتند به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و) آنان را (از مخالفت فرمان خدا) بترسانند تا (خویشتن را از عذاب و عقاب خدا برحذر دارند و از گمراهی و ضلالت) خودداری کنند».

«قرآن» و «سنّت» به ما می‌آموزند آنچه را که نمی‌دانیم، از اهل آن، یعنی دانشمندان و علمایی که فرزانه و خبره‌اند، بپرسیم:

﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾.

«از اهل علم و آگاهی بپرسید، اگر چنانچه نمی‌دانید».

﴿وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡ﴾ [النساء: ۸۳].

«اگر آن را به پیامبر و حکام واگذار کنند، کسانی آن را خواهند دانست که اهل حلّ و عقدند و آن را درک و فهم می‌کنند».

﴿فَسۡـَٔلۡ بِهِۦ خَبِيرٗا﴾ [الفرقان: ۵۹].

«از شخص بسیار آگاه و فرزانه بپرس».

﴿وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ﴾ [فاطر: ۱۴].

«و هیچ‌کس مثل (خداوند آگاه و دانا)، تو را باخبر نمی‌سازد».

رسول خدا ﷺ در مورد آن شخصی که سرش زخمی شده بود، و بعضی از مردم به وجوب غسل، با وجود جراحتش فتوا دادند و بعد از غسل جان سپرد، چنین فرمود:

«او را کشتند، خدا آنها را بکشد! چرا زمانی که نمی‌دانستند، نپرسیدند؟ بدانید که درمان جهل و نادانی، تنها سؤال و پرسش است».

زمانی که می‌بینیم بعضی به خود جرأت می‌دهند و در قضایا و مسائل مهم، بدون اینکه اهلیت و صلاحیتی در این کار داشته باشند، فتوا می‌دهند و حکم صادر می‌کنند، ترس سراپای وجودم را فرامی‌گیرد!

تمام علمای قدیم و جدید، با این کار مخالف بوده‌اند، و چه بسا این افراد، گاهی پا را فراتر نهاده و دیگران را نادان و جاهل می‌خوانند؛ زیرا خود را ـ با خیال خودشان ـ مقلّد نمی‌شمارند و حق خود می‌دانند که اجتهاد کنند؛ البته این درست است که باب اجتهاد برای همه باز است، اما باید بدانند که اجتهاد شرایطی دارد که هیچ یک از آنها، این شرایط را دارا نیستند!

علماء و محقّقین گذشته، بر بعضی از علمای هم‌عصر خویش که در فتوادادن، متهورانه و بدون تأمل و تدبر کافی، شتاب به خرج می‌دادند، خُرده و ایراد گرفته و عیبجویی نموده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند: «یکی از آنها در مسئله‌ای، فتوایی داده است که اگر برای عمر رضي الله عنه گفته می‌شد، به خاطر آن، تمام اهل بدر را جمع می‌کرد!».. همچنین گفته شده است: «نترس‌ترین و شجاع‌ترین شما در برابر فتوا، باجرأت‌ترین و شجاع‌ترین شما در برابر آتش است!».

خلفای راشدین - با وجود اینکه خداوند به آنها گشادگی و سعۀ علم داده بود - هرگاه که با مسائل و مشکلاتی روبه‌رو می‌شدند، علماء و فضلای صحابه را جمع کرده و با آنها مشورت می‌کردند، و با نظریه و رأیشان راهیابی می‌گشتند و راه صواب و بهتر را انتخاب می‌کردند.. اصلاً از همین فتواها و آرای دسته‌جمعی بود که «اجماع» در آن عصر شکل گرفت.

حتّی بعضی از آنان، از فتوادادن خودداری می‌کردند. نه جواب می‌دادند و نه به دیگری می‌سپردند، بلکه می‌گفتند: «نمی‌دانم!».

«عتبةبن مسلم» گفته است: «من با إبن‌عمر، سی و چهار ماه هم‌صحبت بودم، اما در جواب بیشتر آنچه که از او پرسیده می‌شد، می‌گفت: «نمی‌دانم!».

«إبن أبی‌لیلی» نیز گفته است: «من، صد و بیست نفر از انصار را دیده و درک نموده‌ام؛ هرگاه مسئله‌ای از یکی پرسیده می‌شد، آن را به دیگری ارجاع می‌داد، و آن نیز به کسی دیگر، تا جایی که به همان نفر اولی برمی‌گشت و بین آنها کسی پیدا نمی‌شد که حدیثی را بازگو کند، یا سؤالی را جواب دهد، مگر اینکه همواره دوست داشت، برادرش پیش‌قدم شود و آن را به او واگذار نماید».

«عطاءبن سائب» نیز گفته است: «افراد زیادی را دیده‌ام که اگر کسی از آنها دربارۀ چیزی سؤالی می‌کرد، به هنگام پاسخ‌گفتن، حرف می‌زد در حالی که تمام اندامش می‌لرزید!».

و اگر کمی جلوتر بیاییم و به تابعین برسیم و به آنها نیز نظری افکنیم، سرور و فقیه‌ترین آنها، «سعیدبن مسیب» را می‌یابیم که هرگز به فتوا نزدیک نمی‌شد و جوابی نمی‌داد، مگر اینکه می‌گفت: «پروردگارا! مرا سالم بدار، و دیگران را نیز از من سالم نگه‌دار!».

و بعد از تابعین، ائمهٔ مذاهبی را ـ که هم‌اکنون نیز از آنها پیروی می‌شود ـ می‌یابیم که اگر در مسئله‌ای خیر و صلاحی نمی‌دیدند، به هیچوجه تکبر نمی‌ورزیدند و از گفتن کلمهٔ «نمی‌دانم» ابایی نداشتند. در بین آنها، «مالک» در این مورد از همه شدیدتر و سرسخت‌تر بود. او می‌گفت: «هر کس در مورد مسئله‌ای سؤالی کند، شایسته است قبل از اینکه جوابی دهد، خود را با بهشت و آتش جهنم روبه‌رو کند، و ببیند چگونه می‌تواند خود را از عذاب آخرت خلاص نماید، آنگاه به آن پاسخ گوید».

«إبن قاسم» گفته نیز است: «از مالک شنیدم که می‌گفت: من در مورد مسئله‌ای، حدود چند ده سالی فکر کردم، ولی تاکنون با هیچ رأیی توافق نکرده و هیچ حکمی درباره‌اش صادر نکرده‌ام».

«إبن مهدی» نیز از او شنیده که می‌گفت: «گاهی با مسئله‌ای مواجه می‌شدم و به خاطر آن، یک سال تمام، شبها نمی‌خوابیدم!».

«مصعب» نیز گفته است: «پدرم مرا برای مسئله‌ای نزد مالک فرستاد و صاحب آن سؤال نیز با من بود، و او ماجرایش را برای مالک بازگو کرد و سؤالش را پرسید، اما مالک در جواب گفت: در این مورد، جواب خوب و قانع‌کننده‌ای ندارم، بروید و از اهل علم بپرسید!».

«إبن أبی‌إحسان» نیز گفته است: «از مالک، بیست و دو مسئله پرسیده شد، اما به جز دو سؤال، هیچ جوابی نداد؛ آن هم بعد از اینکه چندین مرتبه ذکر «لا حول و لا قوة إلا بالله» را تکرار نمود!».

ناگفته نماند، من با این سخنان نمی‌خواهم مانع درس‌خواندن و تعلیم و تعلّم جوانان مسلمان شوم؛ زیرا طلب علم، بر هر کسی واجب است و بایستی از گهواره تا گور، پایدار و مطلوب بماند، بلکه می‌خواهم بگویم: مسلّماً آنها هرچقدر هم با درس و مطالعه سر و کار داشته باشند، باز هم در احتیاج به اهل علم و تخصّص خواهند ماند، و نیز اینکه برای علم شریعت، ابزار و

وسایلی است که نتوانسته‌اند به آنها دست یابند. همچنین دارای اصولی است که به خوبی آنها را نشناخته و فرانگرفته‌اند، و نیز دارای فروع و مسائل جانبی است که اوقات و اعمالشان به آنان فرصت نمی‌دهد که تمام تلاش و کوشش خود را صرف آن کنند، و هرکس به کار خود مشغول است و برای کاری که برایش خلق شده، درست و آماده گشته است.

من نمی‌گویم که این جوانان، دانشگاه‌هایشان را اعم از دانشگاه‌های نظری و علمی، همچون: ادبیات، اقتصاد، پزشکی، فنّی و مهندسی، جهت پرداختن به درس‌های دینی و علوم شریعت ترک کنند؛ آن هم بعد از اینکه دوره‌ای از تخصّص خود را تمام کرده‌اند و چند سالی را در دانشگاه‌ها گذرانده‌اند، و حتّی دارای نمرات بالا و امتیازات خوبی در رشته‌هایشان بوده‌اند. آنها نمی‌دانند یا خود را به نادانی می‌زنند که طلب این علوم - بلکه به دست‌آوردن نمرات و درجاتی بالا و برتر در این رشته‌ها - بر هر مسلمانی واجب کفایی است. آنها نمی‌دانند که مسابقهٔ بین آنها و مخالفین و دشمنانشان در این رشته‌ها به اوج خود رسیده است، و هرکس نیتی پاک داشته باشد، در طلب این علوم دنیوی و تعمق در آن، در حقیقت در عبادت و جهاد به سر برده است.

موقعی که رسول خدا ﷺ مبعوث گردید، هریک از صحابهٔ کرام ﷺ برای خود حرفه و شغلی داشت که از طریق آن کسب روزی و معاش می‌کرد، و همه را آزاد گذاشت که در شغل‌هایشان بمانند و هرگز خواستار آن نشد که از کارشان دست بردارند و تمام هم و غم و کوشش خود را ـ صرفاً ـ در تعلیم و دعوت و تبلیغ اسلام منحصر کنند؛ مگر اینکه کسی برای کاری مهم و بزرگی خواسته می‌شد، که البته در آن موقع بر او واجب می‌گردید که خود را برای قیام و انجام هرچه بهتر آن، آماده و وادار سازد.

چیزی که مرا بیش از این می‌ترساند، شهوات درونی است که به دنبال این تغییرات، یعنی تغییر درس و رشته ظاهر می‌شوند و تنها برای خودنمایی و ریاست و کسب مقام باشد و باعث شود که در صدر مجالس و حلقات بنشینند و خود را برتر و بالاتر از همه بپندارند. چه بسا صاحبان این شهوات در وجود خود، اصلاً آن را احساس نکنند و متوجهٔ آن نشوند، اما در اعماق درونشان مسکن گزیده و ریشه دوانیده است. در این صورت، وجودشان به یک بازنگری و بازرسی دقیق احتیاج دارد؛ زیرا نفس سرکش، طبیعتاً همیشه به شهوات‌گرایش دارد و زشتی‌ها را تزیین کرده و مردم را شدیداً به بدی‌ها فرامی‌خواند. همچنین راه‌های غامض و پیچیده‌ای که شیطان می‌تواند از طریق آن به درون انسان نفوذ پیدا کند، بسیار و پراکنده‌اند. بدین ترتیب، کسی موفّق است که بر سر دوراهی بایستد و قبل از گام‌گذاشتن در آن، اهداف و نیت‌ها و اقدامات خود را بررسی کند و از خود بپرسد: آیا این برای دنیاست یا برای آخرت؟! آیا این برای خداست یا برای مردم؟! تا خود را فریب ندهد و راه روشن و آشکار پروردگارش را دنبال کند و به پایان برساند.

﴿وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [آل‌عمران: ۱۰۱].

«و هرکس به خدا تمسک جوید، بدون شک به راه راست و درستی رهنمود شده است».

راه خداترسان و افراد میانه‌رو را برگیرید

زمانی که فهمیدیم هر علمی، مردان و اهل ویژه‌اش را داراست، پس نصیحت بعدی من به جوانان مسلمان این است که ثانیاً:

علوم دینی و شریعت را از علمای متعمد و مطمئنّی دریافت کنند که «علم» و «تقوا» و «اعتدال»، در آنها با هم جمع شده و هیچگونه فاصله‌ای بینشان وجود نداشته باشد.

پایه و اساس علوم شریعت عبارت است از: «کتاب» و «سنّت».. ولیکن هرکس بخواهد آن دو را درک کند و بفهمد، به هیچوجه از تفسیر مفسران، شرحِ شارحان، و فقه فقهاء بی‌نیاز نمی‌شود؛ زیرا آنها کسانی هستند که هر کدام به نوعی به کتاب و سنّت خدمت کرده و اصول و فروعش را به خوبی در جایگاه واقعی‌شان قرار داده و درهم نیامیخته و برایمان میراث بزرگی برجای نهاده‌اند که هیچ کس با آن، جز افراد مغرور و نادان، به مخالفت و انکار نپرداخته است.

کسی که مدعی علم کتاب و سنّت است، در حالی که به علمای امت طعنه زده و عیبجویی می‌کند، نمی‌توان او را در تعالیم دینی مورد اطمینان و اعتماد قرار داد، و کسی که به جای قرآن و حدیث، از علماء و کتاب‌هایی استفاده می‌کند که سست و متروکند و دارای دلایلی غیرمستعمل و بی‌اساس هستند، به تحقیق اصل دین و مصدر قوانین و تشریع را مُهمل و بیکار گذاشته و بدون استفاده رها کرده است.

در بین علمای دینی، افراد زیادی پیدا می‌شوند که در یکی از شاخه‌های فرهنگ و معارف اسلامی (همچون علوم تاریخی، فلسفه و یا تصوف و...) تخصّص دارند، اما هیچگاه خود مستقیماً با کتاب و سنّت پیوندی برقرار نکرده و با آنها - به طور مستقیم - سر و کار ندارند.

هریک از این افراد بایستی در امور و کارهای مخصوص به خود به خدمت گرفته شوند، و نباید به آنها برای فتوا و صدور احکام اعتماد کرد؛ زیرا اهل آن نیستند و صلاحیت آن را ندارند که علم شریعت را از آنان دریافت کنند.

همچنین بینشان کسانی هستند که با هنر و فن بیان و دعوت و تبلیغ و سخنرانی، به خوبی آشنا و مسلّط هستند و قدرت نفوذ کلام را هم دارند و بر شنوندگان نیز، تأثیر می‌گذارند و حتّی دل‌های تک‌تکشان را به لرزه درمی‌آورند و تکان می‌دهند، اما در اینجا نباید اشتباه کرد؛ چون این بدان

معنی نیست که آنها اهل علم و تحقیق هم هستند و آنچه را که می‌گویند، از روی تحقیق می‌گویند و چیز راست و ثابتی را ارائه می‌دهند، بلکه بیشتر آنچه می‌گویند، سخنانی درهم‌آمیخته از فاسد و محکم، بی‌ارزش و استوار، درست و نادرست، اصیل و دخیل، خرافه و حقیقت و... می‌باشد، و اکثر این مسائل، بر آنان مشتبه است و بدین صورت، بدون علم و آگاهی فتوا می‌دهند و مردم را گمراه کرده و خود نیز گمراه می‌شوند و نتیجتاً با این کارشان، مراتب و درجات را نیز درهم می‌آمیزند؛ به گونه‌ای که کوچک را بزرگ، بزرگ را کوچک، ساده را سخت و سخت را ساده جلوه می‌دهند، و شنوندگانی که مورد تأثیر سخنانشان واقع می‌شوند، به حُسن اسلوب و روش و سحر و افسون گفتارشان اعتقاد پیدا می‌کنند: سخنان و اندرزهایشان چه نیکوست!! چه خوب است آنها را برگیریم و بشنویم و حفظ کنیم!!

البته اینکه وعظ و سخنرانی، خود یک فن و هنر است و فقه و تحقیق، فن و هنری دیگر، برکسی پوشیده نیست؛ اما این هرگز درست نیست که اگر کسی بتواند یکی را به زیبایی انجام دهد، بنابراین دیگری را هم به خوبی ادا می‌کند!

همچنین، علم هیچ عالمی پذیرفته نمی‌شود، مگر اینکه با عمل به آن همراه شود.. و به عبارت دیگر: در هر کسی که ادعای عالم‌بودن را می‌کند، «علم» و «عمل» بایستی در او یکجا جمع باشند. این همان چیزی است که ما از آن به «ورع» و «تقوا» تعبیر می‌کنیم. تقوایی که اساس آن ترس از خداوند - متعال - است، و ترس که ثمرۀ علم حقیقی و راستین می‌باشد:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ﴾ [فاطر: ۲۸].

«تنها بندگان عالم و دانشمند، از خدا ترس آمیخته با تعظیم دارند».

این همان ترس و خشیت است که عالم را از اینکه گفتار و سخنانش را بدون علم و آگاهی به خدا نسبت دهد، بازمی‌دارد و نمی‌گذارد علمش را در

خدمت نظام و سلطه‌ای دیگر - غیر از نظام اسلام و سلطهٔ الهی - محدود کند و دینش را به دنیا بفروشد!

سومین صفتی که بایستی در این عصر، در وجود کسی که از او علم اخذ و دریافت می‌شود، نهفته باشد و در کنار دو صفت پیشین قرار گیرد، «اعتدال و میانه‌روی» است. صفتی که فقط مخصوص دین اسلام است و ادیان دیگر فاقد آنند. ما در این عصر، دو گروه متضادی را که در دو نقطهٔ مقابل هم قرار گرفته‌اند و از منتسبین به علم هم هستند، می‌شناسیم: یکی «افراطی‌ها» و دیگری «تفریط‌کنندگان»، یا «غلوکنندگان» و «دوری‌گزیدگان»، و همچنانکه «حسن بصری» گفته است: «این دین، بین غلوکنندگان در آن و دوری‌گزیدگان از آن، ضایع و تباه می‌شود!».

در بین آنان کسانی را می‌یابیم که تا جایی پیش می‌روند که بر مردم همه چیز را حرام می‌کنند، و در مقابل، کسانی پیدا می‌شوند که همه چیز را مباح می‌پندارند!

و نیز افرادی را می‌بینیم که باب اجتهاد را به طور کلّی می‌بندند و تقلید از عین مذاهب را واجب می‌دانند، و در نقطه‌ای دیگر با افرادی مواجه می‌شویم که از همهٔ مذاهب عیبجویی کرده و اجتهاداتشان را به دیوار می‌کوبند!

همچنین درمیانشان افراد دیگری یافت می‌شوند که فقط متمسک به ظاهر نصوص هستند، بدون اینکه به مقاصد و محتوای آن نظر کنند و قواعدش را رعایت نمایند، و در برابرشان تأویل‌کنندگانی را می‌بینیم که نصوص را این دست و آن دست می‌کنند و از آن، خمیر نرم و شکل‌پذیری می‌سازند و به هر شکل از معانی و مضامینی که بخواهند، درمی‌آورند!

و اما گروه مطلوب و مورد اطمینان، گروه وسطی و معتدل آنهاست. گروهی که بین عقلی که سالم و عالم باشد و قلبی که خاشع و خداترس

است، جدایی نمی‌افکنند و بین واجب مورد نظر و وضع موجود و واقع زندگی، سازگاری برقرار نموده و آنها را اصلاح و با هم جمع می‌کنند، و بین آرزوهای خواص و رنجها و دردهای عوام نیز، تمیز قائلند و قلمرو اختیارات خود را همراه با وسعت و حدود احکام و ضروریاتش را به خوبی می‌دانند و تساهل و آسانگیری، آنها را به از بین‌بردن موانع و فواصل بین حلال و حرام، وادار نمی‌سازد. همچنین احتیاط و محکم‌کاری، آنها را به تشدد و سختگیری بر بندگان خدا وانمی‌دارد.

خداوند، پیشوای حدیث و فقه و تقوا، «سفیان ثوری» را رحمت کند، آنگاه که گفت: «آن علمی که آسانگیر و تخفیف‌دهنده است، تنها اهل ثقه آن را می‌دانند؛ زیرا همه کس، علم تشدید و سخت‌گیری را خوب و نیکو می‌پندارند!!».

آسان بگیرید و سخت‌گیر نباشید

نصیحت بعدی من به این جوانان این است که ثالثاً:

از سختگیری و غلو خودداری کنند، و خصوصاً با عوام مردم که نمی‌توانند همانند خواص - یعنی اهل ورع و تقوا - باشند، جانب آسان‌گیری و میانه‌روی را پیش گیرند.

چه ایرادی دارد که شخص مسلمان در مسئله‌ای یا در همهٔ مسائل، راهی را که به احتیاط نزدیکتر و از عیب و نقص دورتر است، پیش بگیرد.. البته نباید طوری شود که همیشه راه آسانتر را ترک کند و دائماً راه احتیاط را برگیرد؛ چون در این صورت، دین «مجموعه‌ای از احتیاطات» خواهد شد که جز شدت و سختگیری، ثمره‌ای دیگر به دنبال نخواهد داشت، در حالی که خداوند برای بندگانش، همیشه آسایش و گشایش می‌خواهد.

هرکس به نصوص قرآن و سنّت و رهنمودهای پیامبرﷺ و اصحاب کرامش‌ش نظری افکند، آنها را پیوسته دعوت‌کنندۀ به آسان‌گیری و دفع‌کنندۀ فشار و تنگی می‌یابد، و می‌فهمد که ایشان بر بندگان خدا، مشکل‌پسند و سخت‌گیر نبوده‌اند.

در این مورد، از قرآن کریم همین آیات ما را کافی است که بعد از آیات «روزه» می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت و سختی شما نیست».

و در آیات «طهارت» و «وضو» می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ﴾ [المائدة: ٦].

«خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقّت اندازد».

و به دنبال آیات «نکاح» می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا ٢٨﴾ [النساء: ۲۸].

«خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند (چراکه می‌داند انسان در برابر غرایز و امیال خود، ناتوان است) و انسان ضعیف آفریده شده است».

و در آیات «قصاص»، بعد از اجازۀ عفو و صلح و آرامش در آن می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ تَخۡفِيفٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَرَحۡمَةٞ﴾ [البقرة: ۱۷۸].

«این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان».

از سنّت نیز، همین مقدار احادیث برایمان کافی است که:

إبن عباس رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است: «شما را از غلو در دین خدا برحذر می‌کنم. همانا کسانی که قبل از شما بودند، به خاطر غلو در دین هلاک شدند».

إبن‌مسعود رضی الله عنه نیز روایت می‌کند که فرمود: «سختگیران و مشکل‌پسندان هلاک شدند، و این را سه بار تکرار فرمود». این سخت‌گیران، در گفتار، در عمل، یا در رأی و اندیشه نیز شامل می‌شود.

و آنچه أبوهریرة رضی الله عنه روایت کرده است که: «فردی اعرابی در مسجد ادرار کرد، مردم بر علیه او برخاستند و به او فحش و ناسزا گفتند، اما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: او را رها کنید! سطلی پر از آب روی ادرارش بریزید. همانا شما آسان‌گیر مبعوث شده‌اید، و هرگز سختگیر انتخاب نشده‌اید».

و از رهنمودهایش است که: «هرگاه بین دو امری قرار می‌گرفت، انتخاب نمی‌کرد مگر آسان‌ترینش را؛ به شرطی که گناهی در آن نباشد».

و هنگامی که معاذ رضی الله عنه به عنوان پیشنماز و امام جماعت گروهی انتخاب شده بود و نماز و قرائتش را طول داد، به او فرمود:

«آیا دنبال فتنه هستی و می‌خواهی مردم را به فتنه بیندازی، ای معاذ؟!».. و این را سه بار تکرار فرمود. این بدان معنی است که سخت‌گیری بر مردم و واداشتن دائمی آنها به جدیت و محکم‌کاری، برابر با به فتنه‌انداختن آنهاست.

موقعی که به انسان اجازه داده می‌شود که بر نفس خویش برای انتخاب راه کامل‌تر و سالمتر سخت بگیرد، دلیل نمی‌شود که او می‌تواند بر تودهٔ مردم نیز سخت‌گیر باشد؛ زیرا باعث تنفّر و فرارشان از دین خدا، از جایی که اصلاً انتظارش نمی‌رفت، می‌شود.. به همین جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هنگامی که برای خود و به تنهایی نماز می‌گزارد، از همهٔ مردم بیشتر طول

می‌داد، اما زمانی که پیشنماز مردم می‌شد، از همه بیشتر تخفیف می‌داد و بسیار سریع‌الصلاة بود، و در این مورد می‌فرمود:

«هرگاه کسی از شما برای مردم نماز بگزارد، باید تخفیف دهد و طول ندهد؛ زیرا در بین آنها، افراد پیر و ضعیف و ناقص هم هستند. اما زمانی که برای خود نماز به‌پا می‌دارد، هر چقدر می‌خواهد طول دهد».

و از أبی‌قتادة رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «من داشتم برای اقامهٔ نماز می‌ایستادم و می‌خواستم آن را طول دهم، اما گریهٔ کودکی را شنیدم. پس آن را تخفیف دادم و از طول‌دادن آن خودداری کردم؛ چون خوب نیست بر مادرش رنج و سختی تحمیل شود».

«مسلم» در صحیح خود، صورتی دیگر از این تخفیف را بیان کرده است: «او یک سورهٔ کوتاه خواند».

و از عایشه رضی الله عنها روایت شده که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را از روی رحمت و رأفت به ایشان، از وصال نهی فرمود. گفتند: ولی تو ای پیامبر، خودت آن دو را به هم وصل می‌کنی! فرمود: من مثل شما نیستم. همانا پروردگارم، شبانه مرا طعام و آشامیدنی می‌دهد».

اگر قرار باشد که تساهل و آسانگیری در هر زمانی مطلوب باشد، حقیقتاً در زمان ما، نظر به آنچه که از سستی در دین، ضعف در ایمان و یقین، و غلبهٔ زندگی مادی بر مردم مشاهده و لمس می‌شود، لزوم آن بیشتر است و بیشتر طلبیده می‌شود.. تمام بلاها و مصیبت‌هایی که هم‌اکنون گریبان‌گیر ما شده، به خاطر منکرات و زشتکاری‌های زیادی است که همچون قاعده‌ای در زندگی درآمده و هر آنچه خلاف آن باشد، شاذ و خارج از قاعده گردیده است تا جایی که، آن کسی که دینش را به دست گرفته است، انگار آتشی شعله‌ور و سوزان به دست گرفته است! تمام این‌ها مقتضی تسامح و آسانگیری است، و بایستی شدیداً از سختگیری و محکم‌کاری زیاد،

خودداری کرد. به همین جهت فقهاء بر آن هستند که: «مشقّت و سختی، آسانگیری را به دنبال دارد. امور، زمانی که دشوار و تنگ می‌گردند، باز می‌شوند و به دنبال آن آسایش می‌آید، و همهٔ بلاها باعث تخفیف و آسان‌گیری می‌شوند».

با روشی نیکو و حکیمانه دعوت کنید

باز هم به این جوانان متدین نصیحت می‌کنم که رابعاً:

از راه و روشی که قرآن کریم در دعوت به راه خدا و مجادله با مخالفین ترسیم نموده، پیروی کنند. این روش در آیات پایانی سورهٔ «النحل» به صورت خطاب به رسول خداﷺ آمده است تا ما نیز بعد از او به هدایتش رهنمون شویم:

﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵].

«(ای پیامبر!) مردمان را با روشی حکمت‌آمیز و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوهٔ هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو و مجادله کن!».

از تأمل در این آیهٔ کریمه دریافت می‌شود که فقط در امر به جدال با شیوه‌ای نیکو محدود نشده است، بلکه دستور داده شده که با آن روشی که نیکوتر و بهتر است، مجادله شود. در واقع در اینجا دو روش برای مذاکره و مناقشه عرضه گشته است که یکی «نیکو» و دیگری «نیکوتر» از آن می‌باشد، که بر شخص مسلمان واجب است با شیوه‌ای که نیکوتر و بهتر است، مجادله کند؛ زیرا این روش، جاذب قلب‌های بیزار و فراری است و

نزدیک‌کنندۀ وجودهایی است که دور از هم هستند و از یکدیگر فاصله گرفته‌اند.

از مواردی که «نیکوتر» است، می‌توان ذکر مواضع اتّفاق و همفکری بین دو طرف جدال‌کننده، و رفتن از آن به مواضع اختلاف را اشاره نمود که شاید - همانگونه که خداوند می‌فرماید - بر آن اتّفاق حاصل آید:

﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ۝٤٦﴾ [العنکبوت: ٤٦].

«با اهل کتاب جز با روشی که نیکوتر باشد، بحث و مجادله نکنید مگر با کسانی از ایشان که ستم می‌کنند (و از حد اعتدال در جدال، خارج شوند) و بگویید: به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده است، ایمان داریم. معبود ما و معبود شما یکی است، و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم».

اما در مواضع اختلاف، حکم آن به سوی خدا در روز قیامت برمی‌گردد و پرداختن به آن، در آن روز انجام می‌گیرد:

﴿وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ۝٦٨ ٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ۝٦٩﴾ [الحج: ٦٨].

«و اگر با تو به مجادله پرداختند، پس (با ایشان بحث و جدال مکن و) بگو: خدا از کارهایی که می‌کنید، آگاهتر از هر کسی است. خداوند در روز قیامت میان شما دربارۀ آنچه اختلاف می‌ورزید، داوری می‌کند».

بنابراین، زمانی که این روش مجادلۀ مسلمان با غیر مسلمان باشد، پس جدال مسلمان با مسلمان، در حالی که هردو دارای وحدت عقیده و اخوت دینی هم هستند، چگونه خواهد بود؟!

بعضی از برادران، بین صراحت در حق، و خشونت در روش گفتار آن، آمیزش برقرار می‌کنند و با شیوه‌ای تند و خشن سخن می‌گویند، با اینکه بینشان هیچ ملازمتی وجود ندارد. اصولاً مبلّغ و دعوت‌گر دانا و باتجربه، کسی است که دیگران را با نرمترین شیوه و رقیقترین عبارات دعوت می‌کند، بدون اینکه هیچ‌گونه تفریطی در مضمون آن به وجود آورد.

بعد از مشاهدهٔ واقعی پی می‌بریم که: اسلوب تند و خشن و سخت‌گیرانه، مضمون نیک و زیبای مطالب را از بین می‌برد، و به همین جهت در حدیث وارد شده است: «کسی که امر به معروف می‌کند، بایستی شیوهٔ امرکردنش نیز معروف باشد».

«امام محمد غزالی» در کتاب «امر به معروف و نهی از منکر» از «إحياء العلوم الدين» می‌گوید: «امر به معروف و نهی از منکر نمی‌شود مگر اینکه در آنچه که امر و نهی می‌کند، دلسوز و مهربان، نرم و آسانگیر، صبور و بردبار و فقیه و دانا باشد».

از مطالب دیگری که در همین باب ذکر می‌کند، این است که: مردی به مجلس مأمون، خلیفهٔ عباسی وارد شد و او را امر به معروف و نهی از منکر نمود و سخنان درشتی به او گفت و با شیوه‌ای تند و خشن با او صحبت کرد، و اصلاً از مقامش نترسید و چیزی باعث ترسش نشد که برای هر مقامی، گفتار مناسبش را بگوید. لذا مأمون که فردی فقیه و دانا هم بود، گفت: ای مرد! کمی نرمتر باش و مدارا کن! همانا خداوند کسی را مبعوث ساخت که از تو بهتر بود، و به سوی کسی روانه نمود که از من بدتر و شرورتر بود، اما به او امر می‌کند که با او، با آرامش و نرمش سخن بگوید. موسی و هارون، برانگیخته شدند و هردو از تو بهتر بودند و به سوی فرعون

رفتند که او نیز از من بدتر بود، و همانگونه که خداوند به آن دو امر فرموده بود، به او سفارش کردند:

﴿ٱذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ٤٣ فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ ٤٤﴾ [طه: ٤٣-٤٤].

«به سوی فرعون بروید که به راستی سرکشی کرده است، سپس به نرمی با او سخن بگویید، شاید متذکر شود و بترسد».

و این چنین، مأمون با دلایل روشن خود بر آن مرد و خشونت و دشمنی‌اش پیروز شد و هیچ جوابی در مقابلش نیافت. از چیزهای دیگری که خداوند به موسی‌علیه السلام یاد داد، این بود که دعوتش را در پیشگاه فرعون با این گفتار نرم و رقیق شروع کند:

﴿فَقُلۡ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ ١٨ وَأَهۡدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخۡشَىٰ ١٩﴾ [النازعات: ۱۸-۱۹].

«پس بگو: آیا میل داری (از آنچه اکنون در آن هستی) رها و پاک گردی و تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم تا تو (از او) اندیشناک و بیمناک گردی؟!».

هرکس بر گفتگوو مذاکرۀ موسی‌علیه السلام با فرعون که در قرآن کریم آمده است، آگاه شود، می‌فهمد که موسی‌علیه السلام سفارش خدا را به خوبی حفظ و رعایت کرده و آن را با تمام دقّت، علی‌رغم تکبر و سرکشی و قدرت و سلطۀ فرعون و هجومها و تهدیدهایش، اطاعت نمود. چنانچه این جریان در سورۀ «الشعراء» بیان شده است.

و هرکس بخواهد از سیرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سنّتش در این مورد درس بیاموزد، بایستی به رهنمودهایش توجه کند: «آسان‌گیری و عطوفتی که با

خشونت و سخت‌گیری مخالف است، و رحمتی که با قساوت منافات دارد، و نرمش و مدارایی که زیر بار درشتی و تندخویی نمی‌رود!».

آری! چگونه و چرا این طور نباشد، در حالی که خداوند او را چنین توصیف می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«بی‌گمان پیامبری از خودتان به سویتان روانه شده که هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و مهربانی زیادی است».

و سیمای علاقه و پیوندش با اصحاب و یارانش را چنین ترسیم می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾ [آل‌عمران: ۱۵۹].

«از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی، و اگر درشت‌خوی و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند».

فردی از یهود، زبانش را در تحیت و سلام‌کردن بر پیامبر ﷺ با چرندیاتی آلوده کرد و به جای «السلام علیکم» «سلام بر شما باد!»، گفت: «السام علیکم» «مرگ بر شما باد!». در این هنگام عایشه رضی‌الله‌عنها خشمگین شد و او را به باد دشنام و ناسزا گرفت! اما رسول خدا ﷺ در جوابش کلمۀ «السلام» را بر آن اضافه نکرد و فقط فرمود: «وعلیکم!» (بر خودتان باد!). سپس به عایشه رضی‌الله‌عنها فرمود: «خداوند، مدارا و نرمی را در تمام امور دوست

می‌دارد»؛ یعنی خداوند در امر دین و دنیا، چه در گفتار و چه در عمل، نرمش و عطوفت را دوست می‌دارد.

و از همان عایشه رضی الله عنها روایت شده که فرمود: «خداوند، مهربان و آسانگیر است و مهربانی و آسانگیری را دوست می‌دارد، و بر نرمش و آسانگیری می‌بخشد آنچه را که بر خشونت و تندخویی نمی‌خشد».

باز هم از عایشه رضی الله عنها روایت شده که فرمود: «مدارا و نرمش با هر چیزی همراه شود، آن را زینت و زیبا می‌سازد، و اگر از هر چیزی جدا شود، آن را معیوب و ناقص و زشت می‌سازد». با این عمومیتی که آمده، شامل همه چیز می‌شود.

از جریربن عبداللّه رضی الله عنه نیز چنین روایت شده که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم که می‌فرمود: هرکس مدارا و رقّت و نرم‌خویی را حرام کند، تمام خوبیها و نیکی‌ها را حرام کرده است!».

پس چه مجازات و کیفر شدیدی باید داشته باشد، آن کسی که با حرام‌کردن یک خوبی، تمام خوبی‌ها را حرام می‌کند!!

من به همین مقدار از نصوص بسنده می‌کنم؛ چون که برای اقناع فرزندانم ـ کسانی که راه تهاجم و خشونت را در پیش گرفته‌اند ـ کافی می‌دانم تا از راه و روش خشونت‌آمیز، به راه حکمت‌آمیز و اندرزهای نیکو برگردند و ثابت‌قدم باشند..

نکاتی چند در آداب دعوت و گفتگو:

دوست دارم در اینجا، نکاتی چند دربارۀ آداب دعوت و گفتگو به خاطر اهمیت ویژه‌ای که دارند، یادآوری کنم و آن اینکه:

اولاً: واجب است حق پدری و مادری و احترام به آنها رعایت شود، و جایز نیست با پداران و مادران، همچنین با برادران و خواهران، با ادعای اینکه چون گناهکار و عاصی یا بدعت‌گذار و منحرف هستند، برخوردی درشت و خشن نمود. این امر به هیچوجه باعث آن نمی‌شود که حقوقشان، خصوصاً حق والدین در نرمش قول و گفتار با آنها از بین برود:

﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗاۖ﴾ [لقمان: ۱۵]..

«هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان پیروی نکن، (ولی در عین حال) با ایشان در دنیا همیشه به طرز شایسته رفتار کن».

در این آیه، بحث از گناهی بزرگتر از شرک به میان آمده و آن اینکه تلاش و کوشش جهت کشاندن و انحراف مؤمن به شرک می‌باشد؛ حال این گناه هرچند از طرف پدر و مادر هم باشد و آن دو، گناهی بزرگتر از شرک هم انجام دهند، خداوند در این صورت از اطاعت آنها نهی می‌کند، اما در عین حال، به نیکی و خوشرفتاری با ایشان امر می‌فرماید و نشان می‌دهد که گناهان هر چقدر هم بزرگ باشند، باعث نمی‌شود که حق پدری و مادری‌شان رعایت نشود. خداوند فرد را از اطاعت والدین در این مورد بازمی‌دارد، و به نیک‌رفتاری و مصاحبت با آنها، به شیوه‌ای شایسته و پسندیده امر می‌فرماید.

هرکس بحث و گفتگوی ابراهیم‌÷ با پدرش را در قرآن کریم - در سورۀ مریم - بخواند، چگونگی آداب فرزندان در دعوت پدران را، ولو اینکه مشرک هم باشند و به شرک هم دعوت کنند و اصرار داشته باشند، خواهد دید.

پس اگر پدر و مادر، مسلمان باشند و حتّی نافرمانی کنند و مخالفت هم نمایند، حقشان چگونه خواهد بود؟!

ثانیاً: حق سن، و بزرگی و کوچکی آن را مراعات کنند و به آنها احترام بگذارند و نباید بین آن فرق و جدایی اندازند.. شایسته نیست با بزرگ همچون کوچک سخن بگویند و با پیران همچون جوانان رفتار نمایند، به پندار اینکه اسلام همهٔ مردم را مساوی و یکسان می‌داند! این فهم غلط و نادرستی از آن مساواتی است که خواسته شده است؛ یعنی مساوات و برابری در کرامت و انسانیت و حقوق عمومی‌شان که تمامی انسان‌ها در آن برابرند، و هیچ‌گونه منافاتی با حقوق ویژه‌ای که رعایتش واجب است ندارد؛ مثل: حقوق خویشاوندی، همسری، همسایگی، ولایت امر و غیره.

از آداب اسلام است که: کوچک به بزرگ احترام بگذارد، همچنانکه واجب است بزرگ به کوچک مهربانی کند.. در حدیث نبوی آمده است: «از ما نیست کسی که کوچک ما را نبخشد، با او مهربان نباشد، بزرگ ما را احترام نگذارد و عالم و دانشمند ما را نشناسد»، و این یعنی اینکه لازم است حقّشان را بشناسد.

«از ما نیست!».. به راستی چه چیزی از این بیزاری شدیدتر است؟! هرکس، هر چقدر هم بخواهد آن را تأویل کند!

در حدیثی دیگر آمده است: «احترام و گرامیداشت کسی که موهایش سفید شده است، از اجلال و بزرگداشت‌های خداوند متعال است».

ثالثاً: حق سابقه‌داران را حفظ و مراعات کنند. کسانی که سابقه‌ای در دعوت خدا و تعلیم مردم و کارهای نیک و شایسته دارند، و یا در نصرت دین خدا امتحانی نیکو پس داده و به خوبی جهاد کرده‌اند، شایسته نیست فضیلت و سابقه‌شان انکار، و یا به خاطر آشکارشدن نشانه‌های پیری و ضعف و سستی و بیحالی، بعد از جوانی و نیرو و نشاط و فعال‌بودنشان، و یا به

دلیل تفریط و بیکاری، بعد از استقامت و پایداری‌شان، به ایشان طعنه زده و از آنها عیبجویی شود؛ زیرا خیر و نیکی سابقه‌ای که در جهادشان دارند، ذخیره‌ای در حساب و پس‌اندازی برایشان محسوب می‌شود که می‌تواند برایشان شفاعت و وساطت کند.

من این را همین طور از طرف خودم نمی‌گویم، بلکه این چیزی است که پیامبر ﷺ در شأن «حاطب‌بن أبی بلتعة» قرار داد؛ زمانی که گام‌هایش به چیزی که شبیه خیانت است، لغزید: در زمان فتح مکه به مشرکین قریش نامه‌ای نوشت و آنان را از هدف و نقشهٔ پیامبر ﷺ و تعداد لشگرش که برای فتح مکه تجهیز شده بود، خبر داد؛ علی‌رغم خواست پیامبر ﷺ که شدیداً علاقه داشت این حرکت، مخفی بماند و کاملاً محرمانه صورت بگیرد... در این هنگام چیزی که عمربن خطّاب رضی الله عنه گفت، این بود: «بگذارید ای رسول خدا! تا گردنش را بزنم؛ چون این مرد نفاق کرده و قطعاً منافق است!». اما پیامبر ﷺ در جواب عمر رضی الله عنه چنین فرمود: «شما چه می‌دانید! خداوند بر نیت اهل بدر آگاه است و فرموده: هر کاری که خواستید، انجام دهید؛ چون من، شما را می‌بخشم!».

در اینجا سابقهٔ این مرد و جهادش در روز بدر - روزی که مؤمن و منافق از هم جدا و شناخته شدند - پیامبر ﷺ را بر آن داشت که عذرش را بپذیرد، و باعث شد که به سخن اصحابش، این چنین در مورد تمام کسانی که در واقعهٔ بدر شرکت داشته‌اند، سخن بگوید..

با تودهٔ مردم زندگی کنید

متعاقباً این جوانان را نصیحت می‌کنم که خامساً:

از آسمان رؤیاها و خیال‌پردازی‌ها به سرزمین واقعی‌ها فرود آیند و با توده‌های مردم زندگی کنند.. با هموطنان، صنعتگران، پیشه‌گران، کشاورزان، کارگران، تلاش‌گران، مجاهدان و... اینان همه اعضای کوچک و ریزی از شهرهای بزرگی هستند که در محلّه‌ها و کوچه‌های تنگ و عمیق آن، و یا در روستاهایی که برای کسب رزق و روزی تلاش زیادی می‌کنند، به زندگی ادامه می‌دهند.

اگر با این مردم زحمتکش زندگی کنند، فطرت سلیم و قلب‌های بی‌آلایش و پاکشان را می‌بینند و تنها اجسامی را می‌یابند که به خاطر کار زیاد، شکسته و کوبیده شده‌اند!

به جوانان توصیه می‌کنم که در بین مردم در مواضعشان فرود آیند و منزل گزینند تا در امر تعلیم و سوادآموزی بیسوادان تا زمانی که بتوانند بخوانند؛ در کمک‌کردن به محتاجان تا جایی که احتیاجاتشات برطرف شود؛ در بیداری خلافکاران تا آنجا که عوض شوند؛ در پنددادن و نصیحت‌کردن گناهکاران تا زمانی که توبه کنند؛ در دستگیری منحرفان و گمراهان تا جایی که به راه راست برگردند؛ در پرده‌برداری و افشای منافقان تا زمانی که نفاق خود را پنهان می‌کنند؛ در تاختن بر رشوه‌خواران و رشوه‌گیران تا آنگاه که جلوشان گرفته شود؛ در خدمت به مظلومان تا جایی که سستی و ضعفشان برطرف گردد و دوباره بر سر قوت و نشاط درآیند و... در تمام این امور سهیم شوند.

این جوانان بایستی هیأت‌ها و انجمن‌هایی را برای محو و از بین‌بردن بی‌سوادی، جمع زکات و توزیع آن، اصلاح بین مردم، مبارزۀ پیگیر با امراض و بیماری‌های فراگیر و همگانی، پیکار و درمان دائمی اعتیاد از سیگار گرفته تا مسکرات و مواد مخدر، ممانعت و جلوگیری از عادات مضر و زیان‌آور، و به جای آن نشر و رواج‌دادن عادات شایسته و نیکو، تشکیل دهند.

چقدر زیادند میدان‌هایی که به تلاش و کوشش این جوانان، به ارادۀ استوار و فولادین، و به حماسه‌ها و شجاعت‌هایشان نیاز دارند!

ای جوانان اسلام! خود را از مردم دور نسازید و جدا نکنید و ترک نگویید.. مردمی که پدران و مادران و برادران و نزدیکانتان هستند! برگردید و با تودۀ مردم رابطه برقرار کنید و با آنها رفت و آمد نمایید. در غم و اندوه و سختی‌ها و رنج‌هایشان شریک شوید. دست بر شانه‌هایشان بزنید و به آنها امید دهید. اشک‌های یتیمان را پاک کنید. به روی بینوایان لبخند بزنید. بار سنگینی که بر دوش رنج‌دیدگان و سختی‌کشیدگان افتاده، سبک کنید. بیچارگان و ستمدیدگان را پناه دهید. شکست شکست‌خوردگان را جبران نمایید. زخم قلب‌های محزون و دردکشیده را درمان کنید؛ حال چه با عملی نیکو، یا با گفتن کلمه‌ای پاک و زیبا، و یا با لبخندی صادقانه و صمیمانه!

قیام و به‌پاخاستن برای خدمت به جامعه، و تعاون و همکاری با آن – به ویژه کمک به گروه‌های ضعیف و ناتوانی که در آن به سر می‌برند – عبادتی است بس‌بزرگ و ارزشمند که اکثر مسلمانان امروزی از آن غافلند و آن را نیک نمی‌دانند! با اینکه در اسلام، تعالیم زیادی آمده که به کارهای خیر و شایسته و امر به انجام آن، دعوت می‌کند و آن را فریضه‌ای روزانه بر هر انسان مسلمانی می‌داند.

من در کتاب خود «عبادت در اسلام» بیان کرده‌ام که:

اسلام به تحقیق میدان و دایرۀ عبادت را وسیع و گسترده می‌سازد؛ به طوری که اعمال زیادی را دربرمی‌گیرد که حتّی در فکر مردم هم خطور نکرده و هیچ کس تصور نمی‌کند که دین اسلام، تمام این کارها را عبادت و قرب و نزدیکی به خدا قرار داده باشد!

اسلام، هر عمل اجتماعی را که نافع و سودمند باشد، برترین عبادت‌ها

قرار داده است؛ البته مادام که هدف فاعل و انجام‌دهندۀ آن، خیر و صلاح باشد، و به امید مدح و ثنا و کسب شهرت نزد مردم نباشد تا بدین وسیله بتواند بر آنان تکبر ورزد و فخر بفروشد.

هر عملی که انسان با آن دستی بر اشک‌های انسان محزون و غمدیده‌ای بکشد، یا با آن سختی رنج‌دیده‌ای را تخفیف دهد، زخم‌های انسان مصیبت‌دیده و نکبت‌زده‌ای را پانسمان کند، مانع فقر و ناتوانی انسان محرومی شود، به وسیلۀ آن نیرو و قوت مظلومی را شدت بخشد، او را از فشار و تنگی نجات دهد، بدهی و قرض سنگین کسی را بپردازد، دستگیر فقیر پاکدامنی که عیالوار است شود، سرگردان و گمشده‌ای را هدایت کند، نادانی را تعلیم دهد، غریبه‌ای را پناه دهد، شری را از مخلوق خدا دور سازد، موانعی را از سر راه بردارد، نفعی به کسی برساند و... تمام این‌ها در صورتی که در آن، نیت سالمی نهفته باشد، عبادت و قرب الهی محسوب می‌شوند.

اعمال زیادی از این نوع هستند که اسلام آنها را از عبادت‌های خداوند و شعبه‌های ایمان و موجبات پاداش نزد خداوند متعال به حساب آورده است.

اگر ما در این باب، احادیث پیامبر ﷺ را مطالعه کنیم، می‌بینیم که او هرگز به فرض و واجب‌نمودن این گونه عبادات بر انسان - از آنجا که او انسان است و همین کافی است - اکتفا ننموده، بلکه در طلب و انجامشان، شدت به خرج داده و آنها را بر تمام مفاصل و اعضای ریز و درشت بدنشان نیز فرض نموده است!

أبوهریرة رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که: «بر هر استخوان ریز و کوچکی، هر روز که خورشید طلوع می‌کند، صدقه‌ای واجب است: اگر بین دو نفر عدالت و برادری برقرار کند، برایش صدقه‌ای است. اگر به برادرش در سوارکردن یا حمل‌نمودن بار و کالایش بر روی چهارپایش کمک کند،

صدقه‌ای است. هر کلمهٔ پاک و طیبه‌ای را بگوید، هر گامی را برای نماز بردارد، هر مانعی را از سر راه دور سازد، برایش صدقه‌ای است».

إبن‌عباس رضی الله عنهما نیز مانند این را از رسول خدا ﷺ چنین روایت کرده است: «بر هر عضوی از انسان، هر روز نمازی واجب است! مردی در آن بین گفت: این سخت‌ترین چیزی است که تا به حال به ما گفته‌ای! فرمود: امرکردنت به کارهای نیک و بازداشتننت از کارهای زشت، یک نماز است. کمک‌کردنت به ضعیفان، یک نماز است. آلودگی‌ها و کثافاتی را از سر راه برمی‌داری و دور می‌سازی، این خود یک نماز است. هر قدمی را که برای نماز برمی‌داری، خود یک نماز است».

و مثل همین روایت را بریدة رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: «در انسان، سیصد و شصت مفصل وجود دارد؛ پس بر او واجب است که برای هر مفصلی، صدقه‌ای دهد! گفتند: چه کسی طاقت و توانایی این کار را دارد، ای رسول خدا؟! - گمان کردند که منظورش صدقهٔ مالی است - فرمود: بر روی خلط سینه، یا آب‌بینی در مسجد خاک می‌ریزی، و چیزی را از سر راه دور می‌سازی و...».

احادیث زیادی در این باره وارد شده‌اند که حتی لبخند مسلمان به روی برادرش را صدقه دانسته‌اند. کمک به شنوایی ناشنوایان، دست‌گیری و راهنمایی نابینایان، ارشاد و راهیابی افراد سرگردان و گمشده، شتاب در پاسخ به فریاد غصّه‌داران و افسوس‌خورندگان، کمک به ضعیفان و آنچه در این مدار از اعمال می‌چرخد، رسول خدا ﷺ آن را عبادتی ارزشمند و صدقه‌ای پاک شمرده است.

بدین ترتیب، شخص مسلمان در اجتماعی زندگی می‌کند که چشمه‌ای جوشان از خیر و رحمت، دائماً در فوران است و نفع و برکت از آن سرازیر می‌شود. کارهای نیک انجام می‌دهد و به آن دعوت می‌کند، تمام توان خود

را در انجام آن به کار می‌برد و به آن راهنمایی می‌نماید، و همانگونه که رسول خدا ﷺ او را تشویق می‌کند، کلیدی برای کارهای نیک، و قفلی برای کارهای زشت و ناپسند می‌شود؛ چنانچه در حدیث إبن‌ماجه آمده است:

«خوشا! به حال بنده‌ای که خداوند او را کلیدی برای خیر، و قفلی برای شر قرار داده است».

بعضی از افراد عجول و حماسه‌جو و هیجانی می‌گویند:

این اعمال اجتماعی، باعث تعطیل نشر دعوت اسلامی و بیداری و آگاهی مردم به حق و حقیقت می‌شود، در حالی که این هدف از سرگرم‌شدن به این کارها، بسی واجب‌تر و ضروری‌تر است!

من به آنها می‌گویم:

عمل اجتماعی، خود نوعی دعوت است و آن در واقع دعوتی است برای مردم در موقعیتهایشان، دعوتی که با عمل همراه است.

زیرا دعوت، تنها سخن و کلامی نیست که گفته یا نوشته شود، بلکه تلاش و مجاهده در امور مردم و حلّ مشکلاتشان است که آنها را به اندیشهٔ مطلوب و خواسته‌شان نزدیک می‌سازد.

خداوند، امام حسن‌البنّا را رحمت کند! که به درستی این مسئله را درک کرده بود. او انجمن‌هایی را به وجود آورد که به کارهای نیک و خدمات اجتماعی بپردازند.

هر مسلمانی همانگونه که به رکوع و سجود و عبادت خداوند - متعال - امر شده است، به انجام کارهای شایسته برای مردم نیز امر گردیده است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩ ٧٧ وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ...﴾ [الحج: ۷۷-۷۸].

«ای مؤمنان! رکوع و سجده کنید و پروردگار خویش را عبادت کنید و کارهای نیک انجام دهید تا رستگار شوید و در راه خدا جهاد و تلاش کنید، آنگونه که شایستۀ جهاد و تلاش در راه اوست. خداوند شما را برگزیده است...».

طبق این آیه، سه بخش، رسالت مسلمانان در زندگی‌شان را تشکیل می‌دهد:

بخشی که پیوند و ارتباط آن با خدا را محدود می‌کند که در عبادت خداوند تجسم می‌یابد... بخشی که علاقه و پیوندش با جامعه را معین می‌سازد که در کارهای نیک شکل می‌یابد... و بخش آخر که رابطه‌اش با قدرت‌های شر را مشخّص می‌کند که در جهاد در راه خدا صورت می‌گیرد.

پس اگر کسی خود را با افعال خیر در جامعه مشغول سازد، خود را به چیزی سرگرم ساخته که خداوند بر او واجب کرده است، و هرکس این گونه عمل کند، نزد خداوند مأجور است و پاداش می‌گیرد، و نزد مردم هم محمود و ستوده خواهد بود.

همچنین بعضی از آنان می‌گویند:

تلاش دعوتگران اسلام، بایستی در اقامۀ دولت اسلامی تمرکز یابد و بس. دولتی که طبق آنچه خدا نازل فرموه است، حکومت کند. تمام شؤون زندگی را بر اساس اسلام استوار سازد و در داخل، آن را پیاده و اجرا کند و در خارج، آن را تبلیغ نماید.

هنگامی که چنین دولتی اقامه و مستقر شود، در آن وقت است که متولی و عهده‌دار تمام احتیاجات و خواسته‌های جامعه می‌شود و شروع به تعلیم کامل برای جاهلان و بیسوادان، کار برای همهٔ بیکاران، ضمانت و کفالت همهٔ عاجزان و ضعیفان، تأمین نیاز همهٔ محتاجان، درمان همهٔ مریضان، یاری و عدالت همهٔ مظلومان و... می‌کند.

بر ما واجب است که برای ایجاد چنین دولتی دست به کار شویم، و نباید وقت را در پرداختن به جزئیات و اصلاحات جانبی، ضایع سازیم و فرصت را از دست دهیم. این کار، مانند قرص‌های مسکنی می‌ماند که فقط موقّتاً درد را تسکین می‌بخشند، در حالی که داروهای مورد نیاز، داروهایی هستند که امراض را از ریشه‌هایش درمی‌آورند و برطرف می‌کنند.

باز به این برادران می‌گویم:

برای اقامهٔ دولت اسلامی، دولتی که با شریعت و برنامهٔ الهی حکومت کند، و مسلمانان را متّحد و یکپارچه سازد و همه را زیر پرچم واحد اسلام گرد آورد، بر همهٔ افراد امت اسلامی واجب است که برای ایجاد آن تلاش کنند، و بر دعوتگران اسلامی لازم است هرچه که در توان دارند، برای رسیدن به این هدف مورد نظر صرف کنند. برترین روش‌ها و برنامه‌ها را به کار برند. بهترین راه‌ها و شیوه‌ها را پیش گیرند تا تمام تلاش‌ها و کوشش‌های پراکنده را متمرکز سازند. عقل‌های مشکوک و مترددد را قانع نمایند. موانع فراوانی را که مزاحم هستند، از سر راه کنار زنند. پیشتازان و مشعل‌دارانی را که می‌خواهند، تربیت کنند. و تمام آراء و نظرات محلّی و عالمی را برای پذیرش فکر و اندیشهٔ اسلام و اقامهٔ دولتشان معطوف و آماده سازند.

تمام این‌ها به زمان زیاد و صبری نیکو احتیاج دارند تا همۀ این وسایل و اسباب، مهیا و فراهم شوند و موانع از بین بروند و شرایط، فراوان و آماده گردند و نهایتاً میوه و ثمرۀ اصلی برسد و درخت آن، به بار بنشیند.

برای اینکه این هدف تحقّق یابد، لازم است مردم هر آنچه که می‌توانند، مایه بگذارند. برای خدمت به اهل و خانوادۀ خود، و اصلاح جامعه‌ای که در بین افرادش زندگی می‌کنند و منزل و مأوا گزیده‌اند، مشغول به کار و تلاش شوند، و البته خداوند هیچ‌کس را مگر به اندازۀ وسع و توانایی‌اش مکلّف نمی‌سازد. این برای آن پیشروان و پیشتازان مورد نظر، خود تربیتی است که می‌توانند کاملاً آبدیده و باتجربه شوند و برای توانایی و قدرتشان، جهت رهبری جامعه و تأثیر در آن، امتحان خوبی می‌تواند باشد.

اگر این عمل را خوب نمی‌دانند که شخص مسلمان در جامعه، بیماری را ببیند و بتواند برای معالجۀ آن از طریق درمانگاه مردمی یا بیمارستان خیریه اقدام نماید، پس بایستی در این صورت، از این کار خودداری کند تا زمانی که دولت اسلامی برقرار شود و در آن موقع، دولت متعهّد و عهده‌دار معالجه و مداوای بیماران خواهد بود!

و اگر این کار را نیک نمی‌شمرند که یک نفر مسلمان، فقراء و ضعفاء و درماندگان را ببیند و قادر باشد آنها را با تشکیل صندوقی جهت جمع‌آوری زکات از ثروتمندان و استرداد آن به فقراء، کمک و یاری دهد، پس این کار را نمی‌کند تا دولت اسلامی برقرار شود! در حالی که با همین حرکت‌ها، از طریق تأمین و تکافل اجتماعی کامل، استوار و استقرار می‌یابد.

و اگر شایسته نمی‌دانند که شخص مسلمان در جامعه، افرادی را اطراف خود ببیند که با همدیگر دشمنی می‌ورزند و به جنگ و جدال می‌پردازند، پس در این صورت دست به سینه می‌نشیند و هیچ اقدامی نمی‌کند تا بالاخره آتش خصومت، تر و خشکشان را بسوزاند، و تا زمان استقرار دولت

اسلامی منتظر می‌ماند تا بین مردم، عدل و داد، صلح و آرامش و دوستی و صفا برقرار کند، و با گروهی که تعدی و برتری‌جویی می‌کند و صلح را نمی‌پذیرد، بجنگد تا به اطاعت از فرمان خدا برگردد.

بدین ترتیب، بهترین کار و سزاوارترین راه این است که مسلمان در حد توانش در برابر شر و بدی، مقاومت و ایستادگی نماید و کارهای خیر و شایسته انجام دهد و دست روی دست هم نگذارد؛ زیرا هر کسی توانایی انجام کار خیر، ولو به اندازۀ یک مثقال ذره را هم دارد! به همین جهت خداوند می‌فرماید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [التغابن: ١٦].

«تا جایی که می‌توانید، از خدا بترسید و تقوا پیشه سازید».

مَثَل آن دولت اسلامی که حماسه‌جویان برای تشکیل آن جار می‌کشند، همچون درختان زیتون و خرمایی می‌ماند که در باغچه‌ای کاشته شده‌اند! و انتظار نمی‌رود که میوه و ثمره‌ای به این زودی دهند، مگر بعد از چند سال. حال آیا صاحب باغ، همین طور می‌ایستد و دست روی دست می‌گذارد؟! آیا هیچ کار دیگری ندارد که انجام دهد؟! آیا تا زمانی که درختان خرما و زیتون به ثمر بنشینند، هیچ میوۀ دیگری وجود ندارد که بچینند؟! هرگز! به هیچوجه این کار را نمی‌کند، بلکه شروع به کاشتن سبزیجات و زراعت‌ها و آنچه که زودتر و سریع‌تر میوه می‌دهند می‌نماید و بدین ترتیب، زمین خود را سرسبز و خرم می‌کند و وقتش را تلف نمی‌سازد؛ خود را با آنچه که به او و اطرافیانش سود می‌رساند، مشغول می‌سازد و در وقت خود، به زیتون‌ها و خرماهایش نیز می‌رسد و سر می‌زند و تا زمان برداشت محصولشان به خوبی از آنها نگهداری می‌کند!

نسبت به مسلمانان، حُسن ظن داشته باشید

آخرین نصیحت من به فرزندان جوانم این است که سادساً:

در رویارویی با مردم، با دیدی پاک و مثبت به آنها نظر نمایند و در ذهن خود، همیشه نقاط مثبت را در نظر گیرند و خیر و خوبی را فرض کنند، و قبل از هر چیز به آنها حُسن‌ظن داشته باشند تا بدانند که اصل، همان رهایی از گناه و بهبود حال مسلمانان بر اساس خیر و صلاح و نیکی است.

در اینجا نظرات سه‌گانه‌ای مطرح می‌شوند که به این راه و روش نیکو و پسندیده، کمک می‌کنند:

اول اینکه: با مردم نسبت به اعتبار واقعی‌شان رفتار کنند. به اینکه آنها بشری بر روی زمین هستند و ملائکه نیستند و بال ندارند و از نور هم خلق نشده‌اند، بلکه از گِل گندیده آفریده شده‌اند. بنابراین اگر خطایی انجام دهند، بدانند که همهٔ بنی‌آدم نیز خطاکارند، و اگر مرتکب گناهی شوند، پدرشان آدم‌عليه‌السلام نیز در همان ابتدا، مرتکب گناه و عهدشکنی گردیده است:

﴿وَلَقَدۡ عَهِدۡنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبۡلُ فَنَسِيَ وَلَمۡ نَجِدۡ لَهُۥ عَزۡمٗا ١١٥﴾ [طه: ۱۱۵].

«در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم، اما او فراموش کرد و ترک فرمان نمود، و از او تصمیم درست و اراده‌ای استوار ندیدیم!».

پس اصلاً عجیب نیست که مردم لغزشی انجام دهند و بیدار شوند. دست به گناه زنند و به راه راست برگردند. کاری که ما باید انجام دهیم، این است که درهای امید را برای عفو و مغفرتشان باز کنیم، و در کنار آن، آنها را از عقاب و عذاب خدا بترسانیم.. لذا انسان فهمیده و باتجربه کسی است که بندگان خدا را از رحمتش مأیوس نگرداند. در این مورد، همین برایمان کافی است که خداوند به فرستاده‌اش چنین فرمان می‌دهد:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ۝٥٣﴾ [الزمر: ۵۲].

«(ای پیامبر! از قول من به مردم) بگو: ای بندگانم! ای کسانی که در معاصی و گناه، زیاده‌روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نشوید؛ زیرا خداوند همۀ گناهان را می‌بخشد. به راستی او بسیار آمرزگاه و بس مهربان است».

بنگرید که چگونه خداوند ـ سبحان ـ ترس و وحشت را از ایشان می‌زداید، هنگامی که آنها را با لفظ «ای بندگانم!» مورد خطاب قرار می‌دهد و به ذات مقدس خود اضافه می‌کند.. شگفتا! چه لطف بزرگی است در حقّشان! ببینید که چگونه آنها را به ساحت خود نزدیک می‌سازد و سپس به این شکل دروازۀ مغفرتش را برای تمام گناهانشان باز می‌گشاید. گناهانی که هر چقدر هم بزرگ باشند، اما عفو و مغفرت و رحمت خدا، بسی بزرگتر است!

دوم اینکه: ما مأمور هستیم که همیشه به ظواهر حکم کنیم و باطنها و امور پنهانی را به خدا بسپاریم. پس هرکس شهادت دهد که «هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست، و محمد فرستادۀ اوست»، ما در ظاهر امر، به اسلامش حکم می‌کنیم و باطنش را به دانندۀ همۀ پنهانی‌ها واگذار می‌کنیم تا روزی که همۀ اسرار و پنهانی‌ها، کشف و آشکار می‌شوند.

در حدیث صحیح آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَيُقِيمُوا الصَّلاَةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ حَرُمَتْ عَلَيَّ دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ وَحِسَابُهُم عَلَى اللَّهِ تَعَالَى».

«به من امر شده که با مردم بجنگم تا زمانی که بگویند: هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست. پس هرگاه آن را بگویند، از طرف من، خون و مالشان

مگر اینکه به حق باشد، آسیبی نخواهد رسید و حسابشان را به خدا می‌سپارم».

و به همین دلیل، پیامبر ﷺ با منافقین - کسانی که می‌دانست نفاقشان باطنی است - بر حسب ظواهرشان عمل می‌کرد و احکام اسلام را بر این اساس، بر آنها اجرا می‌نمود، در حالی که در خفا، همیشه برای فریب‌دادن پیامبر ﷺ توطئه‌چینی و نقشه‌ریزی می‌کردند، و حتّی زمانی که بعضی از مردم به او پیشنهاد کردند که آنها را بکشند و از شر و مکرشان راحت شوند، فرمود: «می‌ترسم مردم به همدیگر بگویند که: محمد اصحابش را به قتل می‌رساند!».

و سوم اینکه: هرکس به خدا و رسولش ایمان آورد، هرچند ظاهرش در انجام گناه غوطه‌ور باشد و در لجنزار گناهان کبیره هم دست و پا زند، باز هم اعماق درونش از خیر و نیکی خالی نمی‌شود و وجودش از شر محض پر نمی‌گردد.

این درست است که گناه - اگر بزرگ و فاحش باشد - ایمان را خدشه‌دار می‌کند و از آن می‌کاهد، ولی هرگز آن را ریشه‌کن نمی‌سازد؛ مادام اینکه قصدش تحدی و مبارزه‌طلبی با قدرت و سلطهٔ خداوند نباشد و حرامش را حلال، و یا امر و نهی‌اش را بی‌ارزش ننماید.

در این مورد، می‌توان بهترین الگو و نمونهٔ خود را، رسول خدا ﷺ قرار دهیم که با افراد گناهکار، مهربانترین مردم بود و معصیت و گناه کسی مانع بازکردن قلبش برایش نبود، و به او نگاه می‌کرد، همانگونه که یک طبیب به یک بیمار نگاه می‌کند و هیچگاه نگاهش به او، همچون نگاه پلیس به مجرم نبود!

«جوانی از قریش نزد پیامبرﷺ آمد و از او خواست که در «زنا» به او اجازه دهد! اصحاب پیامبرﷺ به خاطر این کارش بر او شوریدند و ناراحت شدند، اما موقف پیامبرﷺ در برابرش، موقفی دیگر غیر از اصحاب کرامش بود. فرمود: نزدیک شو!.. پس نزدیکش آمد. فرمود: آیا دوست داری این کار با مادرت انجام شود؟! گفت: نه، به خدا قسم نه! فدایت شوم! پیامبرﷺ فرمود: مردم هم دوست ندارند با مادرشان چنین شود، و سپس همین جمله را در مورد دختر و خواهر و عمه و خاله‌اش نیز تکرار نمود... و در تمام موارد فرمود: آیا دوست داری با آن چنین شود؟!.. او هم می‌گفت: نه! به خدا قسم دوست ندارم! فدایت شوم یا رسول اللّه! پیامبرﷺ هم می‌فرمود: پس بدان که مردم هم دوست ندارند... و بدین ترتیب از او دست برداشت و فرمود: پروردگارا! گناهش را ببخش و قلبش را پاک گردان و شرمگاهش را محفوظ بدار!.. و بعد از این جریان، دیگر متوجهٔ چیزی از او نشد».

ببینید که رسول خداﷺ چگونه با عطوفت و مهربانی با آن جوان برخورد می‌کند و چگونه به او حُسن‌ظن داشته و ذهن خود را به خیر و نیکی و نظر مثبت، نزدیکتر می‌سازد و از شر و بدی دور می‌دارد. گفتگویش را با او قطع نمی‌کند و از او دست برنمی‌دارد، تا زمانی که عقلش را قانع و قلبش را به خبث و پلیدی زنا و فحشاء مطمئن و آگاه می‌سازد، و در آخر دعاهایی را نیز بدرقهٔ راهش می‌نماید!

گفته شده: آن مرد جوان، از آن روز به بعد، دیگر مرتکب گناه و معصیت نشد و به جای خشونت و بدخُلقی، همیشه با مهربانی و نرمش رفتار نمود!

مثال دیگری را برایتان بازگو می‌کنم، و آن اینکه:

زن شوهرداری از «غامدیه» مرتکب زنا گردید، و بعد از آن عمل زشت، حامله گردید. نزد پیامبرﷺ آمد تا با اقامهٔ حد، خود را پاک گرداند. موقعی

که حد بر او اجرا می‌شد، خالدبن ولید رضی الله عنه با خشم تمام او را دشنام داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا او را دشنام می‌دهی، ای خالد! به خدا قسم! او توبه‌ای کرده که اگر بر هفتاد منزل از اهل مدینه تقسیم شود، به اندازۀ وسعت آنها می‌گردد! آیا تا به حال کسی برتر از این زن را دیده‌ای که این چنین حاضر شود برای خداوند عزّ و جلّ بمیرد؟!».

گفته شده: آن زن گناه کرد، اما توبه نمود!..

و آخرین مثال اینکه:

این صحابی کسی است که دائم‌الخمر بود؛ یعنی به نوشیدن شراب به طور دائمی مبتلا و معتاد شده بود. او را در حالی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند که بیشتر از هر روز نوشیده بود؛ پس حد بر او را اجرا کردند و مورد عقاب قرار گرفت. اما همین که رها شد، شیطان درونش یا دائم‌الخمربودنش بر او غلبه یافت و او را مجدداً به نوشیدن شراب واداشت. دوباره او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند و باز هم مورد تعزیر قرار گرفت... و این چنین، چندین بار این عمل اتّفاق افتاد تا اینکه روزی باز هم در حالی که شراب خورده بود، او را برای اقامۀ حد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. بعضی از صحابۀ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: «خداوند او لعنت کند! مگر این برای چندمین بار است که نزد رسول خدا، این چنین آورده می‌شود؟!».. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر لعن این مسلمان، علی‌رغم ارتکابش به نوشیدن ام‌الخبائث و اصرار و مداومت بر آن، ساکت نشد و به کسانی که او را لعنت می‌کردند، فرمود: «او را لعنت نکنید؛ زیرا خدا و رسولش را دوست دارد!»، و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: «شیطان را بر علیه برادرتان یاری ندهید!».

نگاه کنید، خداوند ما و شما را مورد رحم و لطف بیکران خود قرار دهد! به این قلب بزرگ و روح بلند نگاه کنید که چگونه این انسان را بزرگ کرده و به او علی‌رغم آلودگی‌اش به گناه، این چنین حُسن‌ظن پیدا می‌کند! چگونه

به خیر و نیکی پنهان در درونش، با وجود شر آشکار و ظاهری که در بیرونش دیده می‌شود، خیره می‌شود و با نگاه‌کردن به او با دیدی مثبت، شر و بدی از میدان دیدش محو و ناپدید می‌شود! و او را این گونه توصیف می‌کند که: «خدا و رسولش را دوست دارد!»، و به همین دلیل از لعنت‌کردنش نهی فرمود؛ زیرا لعنت باعث ایجاد فاصلهٔ بین او و برداران مؤمنش می‌شود، و این از اسرار همان فرموده‌اش می‌باشد که: «شیطان را بر علیه برادرتان یاری ندهید!»، و ریسمان محکم برادری و اخوت بینشان را به خاطر گناه، هرچند گناه بزرگی است و پشت سر هم نیز تکرار می‌شود، پاره نمی‌کند؛ چون که این، اصل اسلام است که آنها را با او جمع کند و نزدیک سازد، و او را با آنها جمع و نزدیک گرداند.

آن کسانی که به تودهٔ مردم سوءظن دارند، و افراد گناهکار و خطاپیشه را از حساب می‌اندازند و ارزشی برایشان قائل نمی‌شوند، بایستی این برخورد پیامبرﷺ و تربیت ارزشمند و کارشناسانه‌اش را به خوبی بفهمند و درک کنند.

آری! بایستی از این رفتار رسول خداﷺ به خوبی درس بگیرند و پند بیاموزند، آن کسانی که قدم‌هایشان به سوی بدعت تکفیر افراد گناهکار می‌لغزد. این افراد اگر تفقّه و تأمل کنند، می‌فهمند که تمام کسانی را که کافر قلمداد می‌کنند، مرتد نیستد و واجب هم نیست آنها را به قتل برسانند، بلکه یا به حقیقتِ دین جاهلند که بایستی به آنان بفهمانند.. یا کسانی هستند که در ورطهٔ گناهان - در اثر آلودگی محیط و دوستان و همنشینان ناباب - افتاده‌اند و لازم است که آنها را نجات دهند.. و یا کسانی هستند که به خاطر کارها و مشغله‌های دنیوی، از آخرت غافل شده‌اند، و واجب است که آنها را بیدار کنند و متذکر سازند؛ زیرا تذکر و یادآوری به مؤمنین، همیشه منفعت می‌بخشد.

شکی نیست که لعن و نفرین مردم - ولو گناهکار و منحرف هم باشند - آنها را اصلاح نمی‌سازد و به خیر و نیکی نزدیک نمی‌کند، و حتّی آنها را از راه خیر و صلاح دور می‌سازد.. بلکه بهتر آن است که به برادر عاصی و گناهکارش نزدیک شود و او را به اصلاح‌شدن دعوت کند و برایش دعا نماید؛ نه اینکه او را در دام شیطام رها سازد... یکی از حکماء گفته است:

«به جای اینکه تاریکی را لعن کنی، شمعی را روشن کن که راه را روشن نماید!»...

این بود آنچه که خواستم به وسیلۀ آن فرزندان و جوانان هوشیار و برومند و بیداردل مسلمان را نصیحت کنم. کسانی که به آنها علاقۀ شدیدی دارم و در اعماق قلبم جای دارند و همیشه خیرخواه و دلسوزشان هستم، و دیگر چیزی نمی‌گویم مگر آنچه که خطیب پیامبران، شعیب؛ فرمود:

﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸].

«من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویش و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) خدا (انجام‌پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکل می‌کنم و فقط به سوی او برمی‌گردم».

پایان

با تشکر و سپاس فراوان از آقای فائز ابراهیم محمد